

## طالبوف تبریزی: منتقد ادبی ایران

میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی (۱۲۵۰-۱۳۲۹ ه. ق. / ۱۸۳۴-۱۹۱۱ م.) از نویسندگان و متفکران ایرانی قرن نوزدهم میلادی است که علاوه بر ترویج علوم طبیعی و افکار اجتماعی و سیاسی جدید، در نقد ادبی نو در ایران نیز از پیشروان است. در این مقاله، توجه و تأکید ما منحصر به آراء و اندیشه‌های طالبوف در نقد ادبی است. بدیهی است که در بررسی منشأ افکار او در این زمینه ناچار باید نظری به زندگینامه او بیفکنیم تا نظریات انتقادی او در ادبیات نیز در رابطه با سیر تکاملی مجموعه افکارش کشف و بررسی شود.

زندگینامه<sup>۱</sup>: عبدالرحیم پسر ابوطالب نجار تبریزی در ۱۲۵۰/۱۸۳۴ در محله سرخاب تبریز متولد شد. به گفته خودش پدرش ابوطالب و پدر بزرگش استاد علی مراد حرفه نجاری داشته‌اند. گفته‌اند عبدالرحیم در شانزده سالگی به تفلیس رفت و به تحصیل زبان روسی پرداخت و مقدمات دانش جدید را فرا گرفت و با جنبشهای آزادیخواهی و آرای نویسندگان سوسیال دموکرات و ادبیات روسی آشنا شد و مدتی بعد در تمرخان شوره (بویناکسک Buynaksk کنونی) مقر حکومت داغستان مقیم شد و به مقاطعه کاری راههای قفقاز پرداخت و سرمایه کافی اندوخت و در آن شهر ازدواج کرد. او در دوره تحرک فرهنگی و سیاسی قفقاز پرورش یافت و از دانش و فرهنگ سیاسی جدید بارور شد و از پنجاه و پنج سالگی به نوشتن آثار خود پرداخت و از اعتبار و احترام بسیار برخوردار گردید، تا آنجا که بعلت نوشتن مقالاتی در ترویج افکار اجتماعی و سیاسی جدید و

تبلیغ آزادی و حکومت قانون و همچنین نشر علوم طبیعی به زبان ساده فارسی در ایران نزد رجال ترقیخواه و روشنفکران زمانه محبوبیت بسیار حاصل کرد و در ۱۳۲۴/۱۹۰۶ در دوره اول مجلس شورای ملی از تبریز به نمایندگی انتخاب شد، اما با آن که نمایندگی را پذیرفت به تهران نیامد و در شهر تمرخان شوره ماند تا در سن هفتاد و نه سالگی درگذشت.<sup>۲</sup>

### طالبوف و نقد ادبی:

طالبوف بعنوان نویسنده اصلاح طلب و منتقد اجتماعی اثر مستقلی در نقد ادبی ندارد، اما در آثار خود جای جای از ادبیاتی که به نظرش «مفید» نیامده، انتقاد کرده است. ما در جستجوی این جنبه از کار او، آثارش را بررسی و تحلیل می کنیم. آثار طالبوف عبارت است از:

- ۱- نخبة سپهری (استانبول، ۱۳۱۰ هـ. ق.): خلاصه ای در احوال پیغمبر اسلام.
  - ۲- کتاب احمد یا سفینه طالبی (دو جلد، استانبول ۱۳۱۱-۱۳۱۲) در بیان اصول علوم طبیعی بر پایه آخرین تحقیقات علمی.
  - ۳- فیزیک یا حکمت طبیعی (استانبول ۱۳۱۱) ترجمه از روسی به فارسی در کشفیات علم فیزیک.
  - ۴- هیأت جدید (استانبول، ۱۳۱۱) ترجمه اثری در هیأت و نجوم از کامی فلاماریون Flammarion. ۱۸۴۲K-۱۹۲۵، از روسی به فارسی.
  - ۵- پندنامه مارکوس فیصر روم (۱۲۱-۱۸۰ م.). (استانبول، ۱۳۱۲) ترجمه از روسی به فارسی همراه با یادداشتی در مقدمه با عنوان، «افاده مخصوص» در اشاره به تأثیر کلام.
  - ۶- مسالک المحسنین (قاهره، ۱۳۲۳) حاوی افکار فلسفی و انتقاد اجتماعی.
  - ۷- مسائل الحیات (تفلیس، ۱۳۲۴/۱۹۰۶) در قوانین طبیعی حیات، حقوق آزادی انسان، تکامل جامعه مدنی و ترقی و تحول ژاپن.
  - ۸- ایضاحات در خصوص آزادی (تهران، ۱۳۲۵) در تأثیر «در آزادی» از جان استوارت میل.
  - ۹- میاست طالبی (تهران، ۱۳۲۹/۱۹۱۱) مشتمل بر دو مقاله سیاسی و ملکی. جز آثار یاد شده، طالبوف مقالات پراکنده ای نیز دارد که در مطبوعات آن زمان مانند انجمن و حبل المتین بچاپ رسیده است.
- طالبوف گاهی شعر هم می گفت که البته تنها از نظر مضمون و اندیشه انتقادی در خور توجه است و غرضش برانگیختن افکار ایرانیان در مسائل سیاسی و اجتماعی بوده

است. او خود را «اولین شاعرپولتیک ایران» می‌داند. نمونه‌هایی از این اشعار او را می‌توان در مسالک المحسنین یافت. همچنین قصیده‌ای نیز از او بچاپ رسیده است.<sup>۳</sup> از آثار یاد شده، تنها در کتاب احمد یا سفینه طالبی، مسالک المحسنین، و سیاست طالبی می‌توان نظریات طالبوف را در نقد ادبیات جستجو کرد. البته در مسائل الحیات نیز اشاره‌ای طنزآمیز به ادبیات معاصر خود دارد که آن را «السنة اموات» خوانده است.<sup>۴</sup> کتاب احمد یا سفینه طالبی:

در این اثر، طالبوف از سوی احمد، فرزند خیالی هفت ساله خود، به طرح پرسشهایی در باره علوم و کشفیات علمی عصر می‌پردازد و پاسخهای روشنگری از پدر می‌شنود. مضمون این پرسشها و پاسخها البته امروز ساده و آسان می‌نماید، اما در آن زمان در بیان مفاهیم علمی به زبان ساده بسیار مهم بوده و طالبوف در این زمینه از پیشروان است.

طالبوف خود می‌گوید که در نوشتن کتاب احمد از «Emile ژان ژاک روسو ۱۷۱۲-۱۷۷۸ الهام گرفته و خواسته احمد مشرقی و احمد مغربی را تطبیق نماید.<sup>۵</sup>

طالبوف در این کتاب به فقدان کتاب تاریخ، در معنی علمی و امروزش، در زبان فارسی اشاره می‌کند و از کتابهای باصطلاح تاریخی زمان خودش، که جز توصیف کلی از جنگها و کشورگشاییها نیست، انتقاد می‌کند و از آن جا که در این نقدها به شیوه متکلفانه نویسندگان این گونه کتابها اشاره دارد خالی از نقد ادبی نیست. اظهارات او در این زمینه یادآور نقد آخوندزاده درباره تاریخ روضة الصفاست.<sup>۶</sup> می‌نویسد:

تاریخ در همه السنة عالم هست و خواهد بود، مگر در زبان فارسی. این عیب بزرگ و نقص کبیر ما وقتی اصلاح می‌شود که کتاب لغتی نیز داشته باشیم،<sup>۷</sup> به این معنی که لفظ تاریخ هنوز در وطن ما معنی مجهول است. هر وقت کتاب لغت معنی او را معلوم نمود یحتمل بعد از آن هرچه بنویسند بر طبق معنی تاریخ بنویسند، زیرا که اگر بعد از دو بیست سال احوالات یک جنگ یا یک واقعه تاریخی ملی را بخوانی اسامی غالب و مغلوب یا خاطی و صائب را نخواهی دانست و مکرر القاب غریب و عجیب را تذکر خواهی نمود، حتی واقعه در عهد کدامین شاه است معلوم نخواهد شد، زیرا که به جای نام شاه، «خاقان مغفور» و «پادشاه مبرور» و یا «حضرت ظل الله غازی» و «بهادر خان» و غیره ثبت شده. این چه تاریخ است؟ با این همه باز نقلی نبود، اگر اصل مطلب را صحیح و ساده می‌نوشتند که با مطلب سقیم لامحاله در میان الفاظ غلیظ و تملق آمیز یکجا مفقود نمی‌شد، مگر تاریخ وقایع نادرشاه حاکی از

صد یک شجاعت و تدابیر فوق العاده اوست. هرکس سفر نادرشاه را به هرات و هند و تدابیر صائبه او را در عبور پنجاب و مقابله محمد شاه و فتح دهلی در کتب خارجه خوانده، حق دارد دقت مؤلف را حک و اصلاح نماید و همچنین هر فارسی دانی که اقلأ تاریخ ایران سرجان ملکم را در زبان فارسی دیده باز به حک و اصلاح دقت مؤلف محقق است. و اگر گوئیم تاریخ داریم خودمان را

فریفته ایم.<sup>۸</sup>

در نقد کتاب احمد باید گفت که آنچه گاهی در این کتاب از زبان کودکی هفت ساله در مقولات فلسفی و علمی و اجتماعی روایت می شود، با شخصیت سنی او تطبیق نمی کند. همچنین برخی آموزشهای پدر به فرزند (از قبیل تأثیر معجون «ژن شن خطایی»؟ در طول عمر و شاه بلوط در درمان مفاصل) فاقد اعتبار علمی است، اما به هر حال نشان دهنده معلومات و اعتقادات عامیانه آن عصر است و رویهمرفته این ضعف در مقابل ارزش کلی کتاب، بعنوان یکی از نخستین رمانهای علمی (Science Fiction) فارسی که به بیان علوم جدید به زبانی ساده پرداخته قابل چشم پوشی است.

مسالك المحسنين:

حاوی اندیشه های فلسفی و نقد اجتماعی طالبوف است و بصورت سفرنامه خیالی

گروهی به قلعه دماوند نوشته شده است.<sup>۹</sup>

در این اثر نویسنده مجال بیشتری می یابد تا اوضاع و احوال جامعه ایرانی عصر خود را تصویر کند و به تحلیل و نقد عوامل انحطاط پردازد. ادبیات ایران نیز البته از این نقد هشیارانه برکنار نمانده است. در این نقد طالبوف به ادبیات عصر خود، که بی توجه به نیازهای زمانه، به تکرار مفاهیم گذشتگان پرداخته، توجه دارد.

در بخشی از مسالك المحسنين بين حسين، که «در روسیه تربیت شده و ناطق غربی است، در فصاحت و بیان و احداث کلمات جدید و معانی لطیف و دلچسب... مگر این که قدری متعصب است»، با احمد که در فرانسه تحصیل کرده بخشی در می گیرد. حسین در بحث خود استاد به این رباعی «حکیمانه» می کند:

«کم گو و بجز مصلحت خویش نگو چیزی که نپرمنند تو از پیش نگو

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز یعنی که دو بشنو و یکی بیش نگو

احمد گفت: منطقیه این رباعی در خور اقتضای عصر متمدنه ما نیست.

حکمتی که داشت نسبت به عهد ما مفقوده نموده. وقتی این رباعی حاوی حکمت ایام خود بود که زبان هرکس را که پُر می گفت و صلاح غیر

می‌گفت می‌بریدند. دنیا و مافیها تیول مقتدرین بود. الان تکلیف ما این است که زیاد بگوییم ولی صلاح غیر بگوییم نه صلاح خود... اثر این نصایح مندرسه فقط در ایران پرده جهالت رجال ما می‌باشد که جز صلاح خویش کاری نکنند، حرفی نزنند، بی‌مزد مباشر کار ثواب نمی‌شوند، جز افسانه و دروغ کتابی ننویسند، جز تملق بی‌ادبانه شعر نیافند... کتب ادبیات ما همه حاکی تملق و چاپلوسی و تحمل ظلم و فساد و استبداد و اجبار است.»<sup>۱۰</sup>

فارسی سره:

زبان فارسی سره نیز از مباحثی است که طالبوف در مسالک المحسنین به آن پرداخته است. تحلیل و نقد تاریخی این مسأله البته نیاز به تحقیقی جداگانه دارد، اما در این جا تنها می‌توان اشاره کرد که این تمایل در تاریخ ادبیات فارسی سابقه‌ای دراز دارد و مخالفان آن از هوادارانش بیشتر بوده‌اند.

شهمردان بن ابی‌الخیر در مقدمه اثر خود روضة‌المنجمین تألیف قرن پنجم هجری مخالفت خود را در این باب چنین بیان می‌کند:

... و از همه طرفه‌تر آن است که چون کتابی به پارسی کنند گویند از بهر آن بدین عبارت نهادیم تا آن کس که تازی نداند بی‌بهره نماند. پس سخنهایی همی گویند دری و یژه مطلق که از تازی دشوارتر است و اگر سخنهای متداول گویند دانستن آسانتر بود.<sup>۱۱</sup>

این سخن گواه آن است که از نهمصد سال پیش کسانی به مقابله افراط کاران در بکار بردن لغات عربی برآمده بودند. زیرا کسانی از سده سوم هجری بعد و بخصوص در دوره استیلای مغول کلمات بسیاری از زبان عربی و ترکی مغولی را، که معادل آن در زبان فارسی وجود داشت، بقصد فضل‌فروشی و هنرنمایی با فارسی درآمیختند و کتابهایی از نوع تاریخ و صاف و دژه نادره پدید آوردند. در مقابل اینان در دوره قاجاریسمای جندقی (۱۱۹۶-۱۲۷۶) در نامه‌های خود، شاهزاده جلال‌الدین میرزا (۱۲۴۶-۱۲۵۹) در نامه خسروان، میرزا رضاخان افشار بکشلو نایب سفارت ایران در استانبول که خود را «ایران دبیر و سرترجمان سترگ و خشنودی دولت با قر و برز ایران در اسلامبول» نامیده در کتاب پروژ نگارش<sup>۱۱</sup> و ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای که در اواسط جنگ بین الملل اول از هندوستان به ایران آمده بود در مجله‌ای به نام نامه پارسی که در تهران بنیاد نهاد، خود را مقید به نوشتن «پارسی سره» کردند و در نوشته‌های خود عباراتی نامفهوم و هذیان‌آمیز آوردند.

در تحلیل عوامل روی آوردن به فارسی سره نویسی، بخصوص از دوره قاجار ببعده، باید به تمایلات ناسیونالیسم اروپایی در میان روشنفکران ایرانی توجه داشت. کنت دوگوینو (۱۸۱۶-۱۸۸۲) در نقل قولی از یکی از افسران ایرانی که تحصیلات خود را در مدرسه سن میسر Saint-Cyr-l'Ecole تمام کرده و در انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه شرکت داشته می نویسد:

او در فکر بود که برای احیای زبان ملی باید تمام لغات عرب را که در زبان فارسی متداول شده از میان برد و برای فراهم کردن مقدمات آن با حرارت و علاقه مخصوصی مشغول نوشتن مطالبی بود که سبک انشاء و طرز ترکیب عبارات آن بر طبق هیچ قاعده‌ای نبود و چیزی از آن فهمیده نمی شد.<sup>۱۳</sup>

روایت گوینو نشان می دهد هرچند که جوهر اصلی ناسیونالیسم بصورت شور وطنخواهی و عشق به ایران از دیرباز در ایران وجود داشته، اما «فلسفه ناسیونالیسم» پس از انقلاب کبیر فرانسه بوسیله روشنگران ایرانی در قرن نوزدهم شناخته و تبلیغ شده است. اینان در تحت تأثیر فرهنگ اروپایی بنیان ناسیونالیسم را که «حاکمیت ملی» باشد درک کرده بودند و مفهوم «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را هم که جلوه‌ای از فرضیه حاکمیت ملی باشد شناخته بودند. در نتیجه، رشد ناسیونالیسم در ایران در جهت هشیاری ملی بود. از جمله این روشنگران طالبوف بود که «ملت» را در مفهوم nation و «وطن» را در مفهوم patri بکار می برد. در این موضوع، نظرگاه او را روشنتر می توان دریافت وقتی از آزادی، مساوات و رأی اکثریت سخن می راند.<sup>۱۴</sup>

اما یکی از جلوه‌های انحراف ناسیونالیسم در ایران تصور زبان فارسی سره بود که ذهن بسیاری را به خود مشغول داشته بود.

نکته مهمی که در مسیر ناسیونالیسم همه کشورهای آسیایی (البته بتفاوت) نمایان است بیزاری خاصی است نسبت به مظاهر تمدن و فرهنگهایی که در گذشته تحت تأثیر و نفوذ آنها قرار گرفته بودند. این پرهیز و بیزاری شاید به نظر کودکانه باشد، اما در تحلیل درست ناسیونالیسم مشرق باید معنی آن را شناخت.<sup>۱۵</sup>

در تأثیر همین «بیزاری» است که روشنگران ایرانی متوجه زبان عربی شده‌اند که زبان آنها را «آلوده» کرده است. جلال الدین میرزا از نخستین کسانی بود که در تأثیر همین جنبه انحراف و سوء تفاهم از ناسیونالیسم می پنداشت که باید زبان فارسی را از ننگ آمیختگی با زبان عربی، بعنوان زبان بیگانه، پیراست و کتابی تاریخی در

«داستان پادشاهان پارس» به نام نامه خسروان به فارسی سره نوشت (چاپ ۱۲۸۵) و آن را برای میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۸۱۲-۱۸۷۸) فرستاد و در نامه ای برای او نوشت:

چون بنده به این اندیشه افتادم که زبان نیاکان ما که چون دیگر دانشه‌امان به تاراج تازیان رفته و اکنون جز نامی از او نمانده، به زبانی بگویم و به روش چیز نویسی فرنگیان، که اکنون دانایان روی زمین اند، نامه ای بنگارم که شاید مردمان زاد بوم را سودی بخشد.<sup>۱۶</sup>

آخوند زاده نیز در پاسخ جلال الدین میرزا نامه ای برای او نوشت و از نامه خسروان چنین ستایش کرد:

بغیر از توصیف و تحسین حرفی ندارم، خصوصاً... از این بابت شایسته تحسین است که نواب شما کلمات عربیه را از میان زبان فارسی بالکلیه برافکنده اید. کاش دیگران متابعت شما را کردند و زبان ما را که شیرینترین زبانهای دنیاست، از اختلاط زبان کلفت و ناهموار عربی آزاد نمودندی. نواب اشرف شما زبان ما را از تسلط زبان عربی آزاد می فرمایید، من نیز در این تلاش هستم که ملت خودمان را از دست خط عربها نجات دهم.<sup>۱۷</sup> کاش ثالثی پیدا شدی و ملت ما را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عربها که... وطن ما را که گلستان روی زمین است خراب اندر خراب کردند و ما را به این ذلت و سرافکنندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند آزاد نمودندی.<sup>۱۷</sup>

این سخنان آخوندزاده البته از سر شور و احساسات است، زیرا که او خوب می دانست بازگشت به گذشته مقدور نیست، همچنان که به جلال الدین میرزا یادآور می شود:

تو در تهران زردشتیان را مکرر ملاقات می کنی. به ایشان از قول من بگو: ای برادران و هموطنان و همزبانان ما... احیای پیمان فرهنگ را و قوانین مهادیان را و دین زردشتیان را در ایران نمی توانیم کرد، چون که این پیمان و قوانین و دین اعمار خودشان را به انجام رسانیده اند.<sup>۱۸</sup>

اما میرزا آقاخان کرمانی (۱۸۵۴-۱۸۹۶) با آن که در جایی از زبان استیلای زبان عربی بر زبان فارسی سخن می راند،<sup>۱۹</sup> در جای دیگر بر فارسی سره نویسانی از قبیل شاهزاده جلال الدین میرزای قاجار و اسماعیل خان تویرکانی و گوهر یزدی و مانکچی پارسی چنین انتقاد می کند و آنان را «جُهاال» و «سُفها» می خواند:

[آنان] «به اختراع مجعولات... و ساختن زبان بی فره مهجوری به نام این

که زبان ساده نیاکان ماست» پرداخته اند «و حال این که هیچ گاه فارسی  
زبانی بدان سخن نگفته و نوشته است و قابل فهمانیدن معانی و علوم  
نیست.»<sup>۲۰</sup>

میرزا آقا خان بخوبی دریافته است که زبان سره جز زبانی «بیمزه و مهجور» نیست.  
زبان انگلیسی نیز با لغات انگلوساکسون و لاتین و یونانی آمیخته است و زبانهای دیگر  
نیز از آمیختگی مصون نمانده اند.

طالبوف در مسالک المحسنین نظر میرزا آقاخان را در رد نظریه «فارسی بی غش»  
شاهزاده جلال الدین میرزا با توضیح بیشتری تأیید می کند:

شاهزاده عشق غریب به انشاء و تألیف فارسی تمیز دارد. در این فقره از  
آرزو گذشته به محرومه افراط عصیبت داخل شده و در آن ورطه گمراه گشته.  
باز سخن از نثر فارسی بی غش بمیان آمد. از تشکیل یک هیأت و نشر یک  
جریده مخصوص برای وضع لغات جدیده و چه و چه صحبت می کرد. گوش  
می دادم، تا رسید به جایی که گفت: امروز در ایران مسأله ای واجبتر از این و  
اقدامی مفیدتر از این نیست. و از من تصدیق خواست. گفتم: واقعاً بعد از صد  
سال در میان مؤدبین ما یحتمل این مسأله اهمیت پیدا کند، اما حالا هزار مسأله  
واجبی داریم که از آنها به این مسأله پرداختن به بام هوا سقف ساختن است.  
گفت: آقا، یعنی چه؟ این خانه و سقف را فردوسی طاب‌ثراه نهصد سال قبل  
ساخته و پرداخته که شما او را جزو هوا می پندارید؟ ملت اول باید زبان خود را  
بداند و از آرایش السنه غیرپاک بکند و تا درجه خودکشی در این مجاهده ثابت  
قدم باشد. این خود جهادی است که چون حفظ وطن و مذهب و حیثیت و  
استقلال واجب عمومی است. در دنیا هیچ ملت نمانده که این مطلب را جزو  
مهمات نداند، مگر ایرانی و باز ایرانی. گفتم: صحیح است. زبان هر قوم  
بخش طبیعی اوست. باید او را حفظ کند، محترم بدارد، اما زبان فارسی  
حلاوت حالیه خود را از ترکیب الفاظ عربی پیدا کرده. وانگهی زبانی که ده  
هزار لغت ندارد... میدان ادبیاتش تنگ می شود... و قابل استقلال نیست. هر  
زبان که چهارصد هزار لغت ندارد گنجایش علوم این عهد را ظرف نیست. نه  
تنها بنده بیسواد، همه علمای دنیا منکر قول شما هستند. ملتی که هنوز از هزار  
نفریک نفر سواد ندارد در میان آنها مسأله تصفیة زبان چه معنی دارد؟ ملتی که  
الفبای او بلای ظلمت و جهل اوست، اگر از اصلاح او صرف نظر نموده به



تصفیه زبان پردازند گناه است...

جلال‌الدین میرزا متحیر گوش می‌داد. می‌گفت: بسیار خوب. اگر بجای الفاظ خارجی برای خودمان لغات جدیده وضع نماییم، نمی‌شود؟ گفتم: نه. نمی‌شود و نمی‌شود. حالا مجاهدین ترقی و اتحاد نوع انسانی می‌خواهند یک لسان عمومی اختراع بکنند که همه مخلوق دنیا متکلم زبان واحد باشند، به دینار و درهم بیع و شرا کنند. وانگهی وضع لغات جدیده محال و ممتنع است. ما چگونه پانصد هزار اسامی قراء و بلاد دیگران را نمی‌توانیم تغییر بدهیم، باید اعتقاد نمود که لغات را نیز نمی‌توانیم. ما باید «دیپلمات» را «دیپلمات» و «پولتیک» را «پولتیک» بگوییم و بنویسیم. فقط آنچه از خارج داخل لسان خود می‌کنیم برای او کتاب لغت ترتیب بدهیم و مردم را با معنی و طرح استعمال آنها آشنا نماییم.

شهزاده باز منکر بود. گفتم به این انکار شما باید من معنی زبان و دخالت نطق و فوائد حرف هجا و چندین مطلب دیگر ذکر بکنم که در این زمینه بیحاصل است. اما مثلی ایراد می‌کنم که مستقیماً جواب شما باشد: ده سال قبل در روسیه لغت جدیده جامعه «آنسیکلوپدی» از زبان نمسه ترجمه نموده و از خودشان هرچه داشتند علاوه نموده طبع می‌کردند. جراید روس به رئیس دارالترجمه، پرفسور دندریوسکی، تشنیع و توییح نمودند که چرا مستقلاً لغت جامعه روس نمی‌نویسند و کتاب خارجه را ترجمه می‌کنند؟ پرفسور جواب مختصری به سکوت معترضین نوشته می‌گوید: بلی، لازم بود که معارف روس لغتی از خودشان تألیف نمایند و لغات خارجه را ضمیمه کنند، چون در زبان روس لغت «کیمیا»، لغت «فیزیکا»، لغت «هندسه»، لغت «طب»، لغت «قانون»، لغت «میکانیک»، لغت «جغرافیا» و غیره و غیره نداریم که از آنها یک کتاب جامع اللغات (آنسیکلوپدی) ترتیب و تألیف نماییم. فقط حرص وطن ستایی کفایت نمی‌کند کتاب لغت مخصوص روس داشته باشیم...

حالا معارف معدوده ایران نیز فقط با آرزوی وطن پرستی در مملکت بیسواد و هزار معایب دیگر تصفیه زبان فارسی را موفق نگردد. در عهد فردوسی فرنگی در هوا سیر نمی‌نمود، «آیستات» (فرودگاه) نمی‌ساخت، «لوکوموبیل» (خودرو)، «لوکوموتیف»، «اتومبیل»، «تلفراف»، «تلفون»، «فونوگراف»،

«گرامافون»، «فتوگراف»، «کابل»، «بارومتر»، «ترمومتر»، «آنومتر»، و دو یست هزار الفاظ نوظهور دیگر مستعمل و مصطلح نبود. شهزاده تا یک درجه تسلیم شد. گفت: راست می‌فرمایید. با الفبای ما اصلاح زبان فارسی مشکل است.<sup>۲۱</sup>

در بررسی پاسخ طالبوف باید اشاره کرد که نظریات جلال‌الدین میرزا و همفکران او در موضوع تصفیه زبان فارسی از تمایلات ملیت‌گرایانه (شوونیسم)، که در آن زمان در اروپا در حال شکل گرفتن بود، برکنار نیست. البته پیشنهاد جلال‌الدین میرزا درباره «تشکیل یک هیأت برای وضع لغات جدید» معقول و پذیرفتنی است. وضع لغات جدید هم، برخلاف نظر طالبوف، محال نیست. همچنان که اگر زبان فارسی را، در این یک صد ساله اخیر، در مقابل سیل لغات جدید ناشی از ورود مفاهیم تازه به خود رها کرده بودند امروز از این زبان جز جملاتی نامفهوم باقی نمانده بود. اما پیشنهاد دیگر جلال‌الدین میرزا درباره تصفیه زبان فارسی از «آلایش» زبان عربی درست نیست. از بکار بردن لغات و ترکیبات و عبارات عربی، که معادل آنها در زبان فارسی وجود دارد، البته باید پرهیز کرد، اما این هم واقعیتی است که بسیاری از لغات عربی در حدود هزار و چهار صد سال است که وارد حوزه لغوی فارسی شده‌اند و شاعران و نویسندگان فصیح ایرانی آنها را بکار برده‌اند و از نظر قوانین دستوری و صوت‌شناسی و معناشناسی تابع زبان فارسی شده و حتی معنی تازه‌ای به خود گرفته‌اند و جزئی از ذخائر زبان و ادب کلاسیک فارسی شده‌اند. البته که بیرون ریختن این لغات، به این بهانه که از زبانی بیگانه وارد زبان فارسی شده‌اند، و جانشین کردن آنها با لغات ناآشنا و مرده و مهجور نادرست است، چرا که این کار نه تنها حوزه لغوی زبان فارسی را تنگ می‌کند، بلکه به روشنی و رسایی زبان فارسی نیز آسیب می‌رساند و در این مورد البته نظر طالبوف درست است.

#### اصلاح الفبا:

از جمله مسائل دیگری که طالبوف به آن پرداخته اصلاح الفباست و ما برای درک بهتر اشارات او در این باره ناچاریم تاریخچه‌ای از این مبحث را باختصار بیاوریم: میرزا فتحعلی آخوندزاده مبتکر اصلاح و تغییر خط در جهان اسلامی است. او با نوشتن رساله الفبای جدید نخستین بار فکر اصلاح الفبا را در ایران و عثمانی مطرح کرد (۱۸۵۷/۱۲۷۴).<sup>۲۲</sup> پس از او میرزا ملکم خان (۱۸۳۴-۱۹۰۸) با نوشتن دو رساله شیخ و وزیر و روشنایی عقاید خود را درباره اصلاح الفبا بیان کرد. پس از این دو، جز

روشنگرانی مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی (۱۲۵۴-۱۳۱۴ / ۱۸۳۶-۱۸۹۶) و میرزا آقاخان کرمانی و طالبوف، رجال ترقیخواه و اصلاح طلب ایرانی معاصرشان: میرزا یوسف خان مستشارالدوله،<sup>۲۳</sup> و میرزا علی خان امین‌الدوله<sup>۲۴</sup> و دیگران نیز این فکر را تایید و تعقیب کردند.

آخوندزاده در الفبای جدید نظریات خود را در باره اصلاح خط بیان می‌کند. برطبق نظریات اصلاحی او نقطه‌ها از حروف حذف می‌شوند و حروف بر اساس شکلشان متمایز می‌گردند و حرکات، یعنی اعراب، جزو حروف پهلوی آنها نوشته می‌شوند. آخوندزاده بعداً، به پیشنهاد ملکم خان، به جدایی حروف معتقد شد. این که حروف در هر حال مفرد باشند، اما چندی بعد بکلی تغییر عقیده داد و معتقد شد که اصلاح الفبا چندان فایده‌ای ندارد و الفبای لاتینی باید جایگزین الفبای رایج در کشورهای اسلامی شود.

انگیزه اصلی آخوندزاده در نظریه اصلاح و تغییر خط تسهیل اقتباس دانش و فن و مدنیت غربی و رفع عقب ماندگی جامعه‌های مسلمان بود. او ساده‌دلانه می‌پنداشت که اصلاح یا تغییر الفبا کلید حل مشکلات این کشورهاست و تلاش و سماجت پانزده ساله او در برآورده شدن این آرزو ناشی از همین اعتقاد بود. البته امروز با گذشت بیش از یک قرن از طرح این نظریه، که هرچه بود انعکاسی از نیات ترقیخواهانه آخوندزاده و همفکران و پیروانش بود، باسانی می‌توان حکم به بطلان آن داد. هرچند که حتی در آن عصر نیز بودند کسانی که در این فرضیه تردید داشتند،<sup>۲۵</sup> اما به هر حال نقد و سنجش امروزه آن از ارزش کلی تاریخی آن در بررسی تاریخ تحول فکر در کشورهای شرقی نمی‌کاهد.

باری، اشارات طالبوف در مسالک المحسنین و کتاب احمد به مسأله الفبا نشان دهنده اعتقاد اوست به اصلاح الفباء، نه تغییر آن. از آن جمله در مسالک المحسنین می‌نویسد:

... بعد فرمود شخص موثقی به من نقل کرد که شما در کتابی نوشته‌اید، یا در جایی گفته‌اید، درست در خاطر من نیست، که ابجد ما را باید عوض کرد و تغییر داد. حقیقت دارد یا بهتان است؟ گفتم: این خیال عالی اگر اول از من سر می‌زد بنده آن وقت از اشخاص تاریخی می‌شدم... ولی صد سال قبل از بنده گفته و نوشته‌اند. بنده نیز هم گفته و هم نوشته‌ام. به عقیده من سبب عمده و علت اصلی جهالت ملت اسلام الفبا یا ابجد مندرس ماست که بعد از پنجاه سال تعلیم کلمات را بی‌قرینه و تصور ماقبل و مابعد او نمی‌توانیم درست بخوانیم.<sup>۲۶</sup>

هرچند که طالبوف در ادامه این مطلب از میرزا ملکم خان و رساله شیخ و وزیر او یاد می‌کند، اما با یادآوری این که نظریه اصلاح الفبا قبل از او گفته و نوشته شده تلویحاً به آخوند زاده و پیشقدمی او نیز در این باره اشاره دارد.

#### ادبیات و اخلاق:

طالبوف در سیاست طالبی اشاراتی در نقد ادبی دارد که نمایانده اعتقاد اوست به رعایت اخلاق در ادبیات. می‌نویسد:

یکی می‌گفت تربیت و ادبیات ما مخرب ارکان شرم طبیعی و آزرم بشری ما شده. اطفال ما از بزرگان خود جز «می‌زنم، می‌بندم، پدرش را می‌سوزانم» و هزار فواحش و سایر نامربوطات دیگر نمی‌شنوند و از معلمین نتراشیده در مکاتب «باب هشت در عشق و جوانی، چنان که افتد و دانی»... حفظ می‌کنند.<sup>۲۷</sup> و از این قبیل اشعار مدیحه قآنی در تعریف محمدشاه ثانی و سرداریه و قصابیه یغما و هزار بی ادبیهای دیگر یاد می‌گیرند. یا از موی زهار و استبرا و فشار کشف اسرار می‌نمایند.<sup>۲۸</sup> معلوم است لوح ساده اطفال بیگناه، که چون شیئه عکاسی مستعد جلب و انطباق دیده و شنیده‌های خویش است همه آنها را حفظ می‌کند. وجدان لطیف او متدرجاً زبر و سخت می‌شود و نور شرف خود را خامد می‌نماید.<sup>۲۹</sup>

چنان که می‌بینیم طالبوف در این جا، همانند حکمای یونان باستان، افلاطون و ارسطو، به رعایت «اخلاق» در ادبیات و آموزش توجه دارد و از «بد آموزی» بخشی از ادبیات کلاسیک ایران انتقاد می‌کند. نظریه‌ای که در اسلاف طالبوف از میرزا آقاخان کرمانی گرفته تا اخلاف او احمد کسروی ادامه می‌یابد و همگی ایشان در ترجیح ارزش اخلاقی ادبیات بر ارزش هنری آن تأکید کرده‌اند و نقش دو مقوله متفاوت ادبیات و اخلاق را در آمیخته‌اند.<sup>۳۰</sup>

طالبوف در جایی دیگر از سیاست طالبی از مورخانمانند لسان‌الملک سپهر و شاعرانی چون قآنی که خدمات پر ارزش میرزا تقی خان امیر کبیر، صدراعظم ناصرالدین شاه، را به جانشین بی کفایت او میرزا آقاخان نوری نسبت داده و یا به ناحق هجوش کرده‌اند چنین انتقاد می‌کند:

اگر سپهر بی‌مهر (لسان‌الملک سپهر) برای این که دو هزار تومان از مواجب او که یک نفر مستوفی بود کاسته، همه کارهای او (امیر کبیر) را بعنوان میرزا آقاخان نوری بسته و ساحت کفایت او را پاک شسته، معلوم است رونق بازار

آفتاب نگاهد. و اگر قآنی متملق عوض مرثیه، هجوش نموده، عرض خود را برده و زحمت مورخین را افزوده. وقتی می‌رسد که هیکل آن شخص کبیر آسیا را از طلا می‌سازند و در موزه ملتی ایران ابنای عهد چون آثار فخریه تسجیدش می‌کنند و روز وفاتش تجدید عزاداری می‌نمایند.<sup>۳۱</sup>

از دیگر آثار طالبوف که از نقد ادبی خالی نیست، پند نامه مارکوس قیصر روم است که در واقع ترجمه کتاب «تأملات» *Meditations* اثر مارکوس اورلیوس Marcus Aurelius (121-180) قیصر و حکیم رواقی است که افکار فلسفی و اخلاقی خود را در این کتاب ثبت کرده است.

طالبوف در یادداشتی که بعنوان «افاده مخصوص» در مقدمه این کتاب آورده، یادآور می‌شود که این اثر را، که ترجمه روایت روسی از یونانی است، برای عبرت مظفرالدین میرزا ولیعهد ایران، در ۱۸۹۳، به فارسی برگردانیده است.

طالبوف در «افاده مخصوص» اشاراتی به تأثیر کلام بزرگان دارد که می‌تواند نشان دهنده بخشی از نظریات او در نقد ادبی باشد:

مخفی نماند که تأثیر و قوت کلام تنها تابع فصاحت و بلاغت آن نیست، بلکه پاره‌ای چیزهای دیگر نیز غیر از صنایع لفظی و ملایمات معنوی برای تأثیر کلام در کار است که آنها بکلی از دایره معانی و بیان خارج می‌باشند. حکیمانی که در این خصوص پاره‌ای تدقیقات صحیحه بکار برده‌اند عمده تأثیر و قوت سخن را تابع دو چیز فهمیده‌اند که هر دو به شخص متکلم راجع است، نه به صورت کلام:

اول: شدت تأثیر و انفعال نفس متکلم است که سخن را از روی شور و هیجان طبیعی بگوید، زان که: «آه صاحب درد را باشد اثر».

دویم: علویت موقع خداوند سخن است که درجه قوت و اقتدار سخن همیشه تابع قوت مرکزی است که سخن از آن جا صدور یافته... سخن هر قدر فصیح و بلیغ و مطابق قواعد منطبق بود، اگر از نفوس ضعیفه صادر شده باشد، در نفوس عالیه منشأ، هیچ اثر و مظهر هیچ گونه قدرت نتواند شد. سخن شخص کوچک و خرد، هر قدر هم برهانی و منطقی باشد، شکی نیست که تأثیر خود را در مزاج بزرگان فوت خواهد کرد.

سخنان ملوک و مردم با اقتدار، هر چه رعایت بلاغت معانی و بیان در آنها نشده باشد، البته تأثیرات فائق را دارنده است و بر نفوس رعیت هیأت استعلائی

چنان دارد که قهراً هیأت انقیادیه‌ای در نفس ایشان پدید می‌آورد. «کلام الملوک ملوک الکلام» شاهدهی بزرگ از برای این است که سخنان بزرگان را روحی دیگر همراه است که در کلام رعیت چنان روح نیست. غالب فصحا و ادبایی که بدین نکات التفات دارند همیشه سخنان خود را منسوب به ملوک و سلاطین یا بزرگان دین می‌سازند، شاید قوت و تأثیری دیگر از آن سخن بظهور رسد. این بنده به همین ملاحظه مناسب چنان دیدم که یکی از آثار سلاطین دانشمند بزرگ را برای خدمت به بزرگان ملت خود به زبان پارسی ترجمه نمایم، شاید ارباب بصیرت از آن عبارات عبرتی گیرند یا خیرتی فزایند.<sup>۳۲</sup>

\*\*\*

نقد طالبوف از سبک متکلف نویسندگان ایرانی ما را بر می‌انگیزد که به سبک نویسندگی خود او نیز اشاره‌ای بکنیم.

طالبوف از پیشروان ساده‌نویسی و بخصوص نثر علمی فارسی است. تجدد فکری او و آشنایی اش با زبان و ادبیات روسی و تجربه‌اش در ترجمه از این زبان به فارسی راهنمای او در پرهیز از تکلف و روی آوردن به سبک ساده و آسان در نویسندگی است. خود او در این باره چنین می‌نویسد:

بنده به زبان روسی آشنا هستم. فرانسه نمی‌دانم و خط روسی را بسیار بد می‌نویسم. خط ایرانی طبیعی بنده نیز تعریفی ندارد، عربی را هیچ بلد نیستم. فارسی را معلوم است چنان می‌دانم که عرب فرانسه را. با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت بعضی آثار محقر به یادگار گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل نموده بنده را «مهندس انشای جدید» بدانند.<sup>۳۳</sup>

البته دقیقتر آن است که طالبوف را بنیانگذار انشای علوم جدید در زبان فارسی بنامیم. شاید اشاره‌ او نیز به همین معناست. اما به هر حال نثر فارسی او بعلت کاربرد لغات ترکی، و یا اصطلاحات و تعبیراتی که خاص زبان ترکی است، در فارسی و همچنین کاربرد اسامی و اصطلاحات علمی خارجی با تلفظ روسی یا ترکی البته چندان دلپذیر نیست، اما باید توجه داشت که او اصلاً آذربایجانی و ترک زبان بوده و بیشتر عمر خود را در خاک روسیه به دور از فارسی‌زبانان گذرانده و طبعاً به ترکی می‌اندیشیده و به فارسی می‌نوشته است. با این همه نثر فارسی او ساده و شیرین و خوشایند است.

در مطالعه کلی افکار و آثار میرزا عبدالرحیم طالبوف و نقد ادبی می‌توان نتیجه گرفت که او از جمله روشنگران ایرانی در قرن نوزدهم میلادی است که همزمان با نگرش عقلی

انتقادی به مسائل اجتماعی و سیاسی به ادبیات کهنه و عقب افتاده زمانه خود نظری انتقادی دارد.

طالبوف نیز مانند متفکر روشن اندیش پیش از خود، آخوندزاده، انتقاد را موجب ترقی جامعه می‌داند:

اگر در اعمال و اقوال دایره منافع ملی «کریستیکه»، یعنی تشریح معایب و محسنات نباشد، در آن ملت ترقی نمی‌شود. بی تشریح در روی کره زمین یک ملت متمدن زنده نیست. اساس ترقی و اصول تمدن منبع از تشریح معایب و محسنات دارد. ۳۴

بعلت همین اعتقاد به انتقاد است که طالبوف لازم می‌بیند نه تنها از نظام و نهاد اجتماعی و سیاسی زمانه خود، بلکه از ادبیاتی هم که در خدمت و هماهنگ با آن است، انتقاد کند. البته طالبوف نتوانسته مانند منتقدان پیش از خود، (میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا ملکم خان) رساله مستقلی در نقد ادبی بنویسد، اما اشارات انتقادی پراکنده او به ادبیات در آثار مختلفش می‌تواند دیدگاه انتقادی او را در این زمینه بنمایاند و به سهم خود در مطالعه تاریخ نقد ادبی معاصر ایران سودمند باشد.

#### یادداشتها:

۱ - منابع اصلی ما در نوشتن زندگینامه میرزا عبدالرحیم طالبوف چنین است: محمد قزوینی، یادگار، مجله، ۱۳۲۷ ش، سال ۵، ش ۴، ۵، ۸۶؛ ایرج افشار، یغما، مجله، ۱۳۳۰، سال ۴، ش ۵؛ فریدون آدمیت، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، تهران، ۱۳۶۳.

۲ - در بیان علت بازنگشتن طالبوف به تهران و شرکت نکردن او در مجلس شورا روایات مختلف است. از جمله رک. یغما، ۱۳۳۰، سال ۴، ش ۵، ص ۲۱۶-۲۱۷؛ یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ۱۳۳۰ قمری (؟)، جلد سوم، ص ۱۱۴؛ احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ۱۳۴۰، ص ۲۳۱؛ فریدون آدمیت، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، ص ۱۱-۹؛ یغما، ۱۳۴۱، سال ۱۵، ش ۴، ص ۱۷۹؛ میرعلی منافی، میرزا عبدالرحیم طالبوف، باکو، ۱۹۶۸.

۳ - تبریز، روزنامه، ۱۶ محرم ۱۳۲۹ / ۱۹۱۱ ش ۹.

۴ - مسائل الحیات، تفلیس، ۱۹۰۶/۱۳۱۴، ص ۴۹-۵۰: «از آقا رضا، که مرد فاضل و شاعر است، پرسیدم: تازه چه دارید؟ گفت: جامع المعقول و المنقول نزد شما نشسته. من چه می‌دانم و چه داشته باشم؟ گفتم: چرا فروتنی و شکسته نفسی می‌کنی؟ ده هزار جلد کتاب داری. دقتاً معلومات شما به ده نفر عالم کافی است. گفت: نه خیر. آنچه من و امثال من می‌دانیم السنه اموات است یا معلوماتی است که از حیز انتفاع عصر افتاده و جزو افسانه شده. آنچه آقا احمد می‌داند امروز به کار خود و دیگران می‌خورد. همه دنیا محتاج آن معلومات است. هرچه ما می‌دانیم در روی کاغذ ملت دیگر باید بنویسیم و با عینک فرنگی باید بخوانیم. معلومات ما وقتی کافی بود که احتیاج مردم این قدر وسعت نداشت. مراد ملل با این تقریب خارج تصور نبود.»

۵ - کتاب احمد، استانبول، ۱۹۰۴/۱۳۲۲، ص ۸۱. در اصل «لوس بیار» (Luce Bayard) نوشته شده که ظاهراً

تحریر ژان ژاک روسو است.

Akhundov, M.F., Escleri, Vol.2, Baku, 1961.

۶ - نسخه خطی، ش ۱۴۹، کتابخانه ملی ایران؛

Trans. into English: I. Parsinejad, *Mirza Fath Ali Akhundzadeh &*

pp374-92. ترجمه به انگلیسی

*Literary Criticism*, Jahan Book, 1988, U.S. pp. 39-46.

۷ - ظاهراً مقصودش «دایرة المعارف» است.

۸ - سفینه طالبی یا کتاب احمد، اسلامبول ۱۳۱۱، حاشیه ص ۱۴۵.

۹ - گفته اند که مسالک المحسنین برداشتی از «آخرین روزیک فیلسوف» همفری دیوی Sir Humphry Davy

(۱۷۷۸-۱۸۲۹) شنیدان و فیزیکدان انگلیسی است که سفرنامه اوست به ایتالیا در ۱۸۱۴-۱۸۱۸ در بیان کیفیت

تکوین عالم و ترکیب اشیاء و مرور زمان و ترقی و تنزل ملل که بصورت گفتگو نوشته شده است. فلاماریون

K. Flammarion منجم فرانسوی این کتاب را که پنجاه سال پیش از او نوشته شده می یابد و در ۱۸۷۲ ترجمه و با مقدمه

مفصلی چاپ می کند. طالبوف در مسالک المحسنین سیاحت در کوه دماوند را جایگزین سیاحت همفری دیوی در

ایتالیا کرده است و این برداشت حاصل انسی بوده که طالبوف با افکار و آثار فلاماریون داشته است. نگاه کنید: رشید

یاسمی، ابرانشهر، مجله، سال ۲، ش ۶ و ۵، ص ۲۸۳-۲۹۷.

۱۰ - مسالک المحسنین، قاهره، ۱۳۲۳ هـ. ق، ص ۲۲-۲۳.

۱۱ - روضة المتجمین، بنقل از ملک الشعراء بهار، سبک شناسی، چاپ ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۱۵۹.

۱۲ - لغت نامه دهخدا، مقدمه.

cf. Comte de

۱۳ - کنت دو گوئینو، مذاهب و فلسفه دو آسیای وسطی، ترجمه م. ف. ص ۱۱۲-۱۱۳.

Gobineau, *Les Religions et les Philosophy dans l'Asie Centrale*, 1957, pp. 124-125.

۱۴ - "As is readily apparent Talibov used 'millat' in the sense of 'nation' and 'vatan' to mean patri. This became clear when he spoke of liberty, equality and the voice of the

majority" see: Abdul-Hadi Hairi, *Shi'ism & Constitutionalism in Iran*, Leiden, E.J. Brill, 1977, pp. 44-45.

۱۵ - ف. آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ۱۳۵۷، ص ۲۶۷.

۱۶ - جلال الدین به میرزافتحعلی، ۱۲۸۷، الفیای جدید و مکتوبات میرزا فتحعلی آخوندوف، بادکوبه، ۱۹۶۳،

ص ۳۷۳.

۱۷ - میرزا فتحعلی به جلال الدین میرزا، ۱۵ ژوئن ۱۸۷۰، همان جا، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۱۸ - میرزا فتحعلی به جلال الدین میرزا، ۲۰ مه ۱۸۷۱، همان جا، ص ۲۲۳.

۱۹ - سه مکتوب، نسخه خطی، مجموعه ادوارد براون، کتابخانه دانشگاه کمبریج، شماره L.5(9), 3V-168R

۲۰ - آینه سکندری، چاپ زین المابدین مترجم الملک، ۱۳۲۶/۱۹۰۶ ص ۵۷۷.

۲۱ - مسالک المحسنین، ص ۲۴۵-۲۴۸.

۲۲ - الفیای جدید و مکتوبات، ص ۵۳-۵۴.

۲۳ - در نامه ای موضوع اصلاح خط را از نظر ترقیات جدید مغرب مطرح می کند. نگاه کنید: اختر، روزنامه، ۲۷

ذیقده ۱۲۹۷/۱۸۸۰.

۲۴ - در نامه ای، ۱۵ رجب ۱۲۹۶، به ملک خان او را در فکر اصلاح الفبا تایید می کند. کتابخانه ملی پاریس،

Bibliothèque Nationale, Paris, Collection of Letters - شماره ۱۹۸۷-۱۹۹۹.

received by Malkam Khan, Supplément Persan, Nos. 1987-1999.

۲۵ - زین المابدین مراغه ای در سیاحتنامه ابراهیم بیک به ژاپن استاد می کند که مشکل الفبایشان هزار مرتب

مشکلتر از الفبای فارسی است، اما این اشکال مانع تحصیل آنها در علوم و صنایع و مدنیت جدید نشده است.



سیاحتنامه ابراهیم یک، ۱۳۲۳ هـ. ق. کلکته ج ۲، ص ۱۰۷؛ محمد نامق کمال نیز علت عقب افتادگی عثمانی را در جهل و بی دانشی می داند نه در نقص الفبا. نگاه کنید: Lewis, B. *The Emergence of Modern Turkey*, New York, 1968, p. 428.

۲۶- مسالک المحسنین، ص ۴۹.

۲۷- اشاره است به حکایتهای سعدی در عشق و جراتی در باب پنجم گلستان.

۲۸- اشاره به بعضی احکام فقه اسلامی است.

۲۹- سیاست طالبی، تهران ۱۳۲۹/۱۹۱۱ ص ۷۰.

۳۰- نگاه کنید به: I. Parsinejad, "Mirza Aqa Khān Kermani: An Iranian Literacy Critic," *Journal of Asia & African Studies*, No. 37, 1989, pp. 143-167.

۳۱- سیاست طالبی، ص ۹۱-۹۲.

۳۲- پندنامه مارکوس قیصر، استانبول، ۱۳۱۲ هـ. ق. مقدمه، ص ۲-۳.

۳۳- «نامه به یوسف خان اعتصام الملک»، ۱۶ رمضان ۱۳۱۴، بهار، مجله، سال اول، ۱۳۲۸-۱۳۲۹/۱۹۱۱،

شماره های ۹-۱۰.

۳۴- ایضاحات در خصوص آزادی، تهران، ۱۳۲۵/۱۹۰۷، ص ۲۲. مقایسه کنید م. ف. آخوندزاده، فرنیکا،

نسخه خطی شماره ۲۷۷۶، کتابخانه مدرسه عالی سیهالار (مطهری) تهران ۱۳۸۳ هـ. ق. ۱۸۶۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی